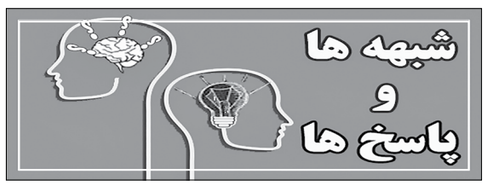

نزول نصرت الهی برای کمک به امام حسین(ع)

*** آیا فرشتگان و جنیان در کربلا به کمک حضرت امام حسین(ع) آمدند؟ چرا آن حضرت این کمک را نپذیرفتند؟**

- در برخی از منابع روایی، درباره کمک الهی به‌وسیله جنیان و فرشتگان به امام حسین(ع) احادیثی از ائمه معصومین(ع) بیان شده است که به این امر تصریح می کنند؛ مثلاً شیخ مفید به سند خود از امام صادق(ع) این نکته را نقل کرده است: زمانی که امام حسین(ع) از مدینه حرکت کرد، گروهی از ملائکه برای پیشنهاد کمک خدمت آن حضرت آمدند و گروه‌هایی از مسلمانان و شیعیان جن اعلام آمادگی کردند، اما حضرت در پاسخ جنیان فرمود: «خدا به شما جزای خیر دهد، من مسئول کار خود هستم و محل و زمان قتل من نیز مشخص است.»

جنیان گفتند: «اگر امر شما نبود همه دشمنان شما را می کشتیم.» حضرت در پاسخ فرمود: «ما بر این کار از شما تواناتریم، اما چنین نمی کنیم تا آنها که گمراه می‌شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.»[1]

همچنین امام صادق(ع) فرمودند: «از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسین(ع) با عمربن‌سعد تلاقی کردند و جنگ بر پا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آنجا که بر سر حسین سایه گسترد و آنگاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.»[2]

نیز در برخی از روایات هم بیان شده است که فرشتگانی برای کمک به امام حسین(ع) آمدند، در مرتبه اول اجازه جنگیدن به آنها داده نشد، ولی در مرتبه دوم وقتی آمدند که امام حسین(ع) شهید شده بود؛ مانند این روایت از امام صادق(ع):«چهار هزار فرشته نازل شدند تا همراه امام حسین(ع)بجنگند، ولی به آنان اجازه جنگیدن داده نشد. دوباره اذن گرفتند و فرود آمدند و این وقتی بود که حسین(ع) شهید شده بود.»[3]

خلاصه اینکه چنین چیزی در روایات وجود دارد و درست است و هیچ دانشمند و کارشناس دینی آن را رد نکرده است؛ زیرا منافاتی با اعتقادات و معارف اسلامی ندارد. البته یاری رساندن ملائکه و جنیان یا هر چیز دیگری از طرف خداوند برای انبیا هم بوده است؛ خداوند در قرآن به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)می‌فرماید:« (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در نبرد بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند یاری می‌کنم.»[4] و مثل یاری رساندن به مسلمانان در جنگ احزاب و در برخی موارد، این کمک‌ها از طرف فرشتگان و جنیان بود که به جهت مصالحی که ذکر می‌شود، تحقق پیدا نمی کرد.

علت نپذیرفتن کمک جنیان و فرشتگان

در پاسخ می‌توان گفت:شاید به دلایل زیر امام حسین(ع) این یاری و کمک را نپذیرفت:

۱ـ با توجه بموقعیت سیاسی که در آن زمان از طرف معاویه و یزید پیش آمده بود و به نام دین، کارهایی را انجام دادند که در واقع مخالف دین بود و همچنین تشخیص حق از باطل سخت شده بود، تنها راهی که می‌توانست یک بار دیگر دین خدا را ترویج و زنده کند، شهادت حضرت امام حسین(ع) و فرزندان و اصحاب آن حضرت بود.[5]

۲ـ آنچه که از روایات وارد شده در این مورد به دست می‌آید و به آن اشاره شده است، مقدر شدن شهادت برای آن حضرت بود تا بدین وسیله آن هدف اصلی امام حسین(ع) که همان اصلاح امت پیامبر بود تحقق پیدا کند.[6]

۳ـ امام حسین(ع) شهادت را زیباترین و گرامی‌ترین مرگ می‌دانست؛ این امر، در خطبه‌ای که در مکه بهنگام عزم حرکت به‌سمت عراق ایراد کردند، بیان شده است: «آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبند بر گردن دوشیزگان است»؛[7] یعنی مرگ، گردنگیر و تحمیلی نیست، بلکه گردنبند و تجمّلی است؛ چرا انسان این گردنبند و زیور را در راه خدا به گردن نیاویزد؟! و مرگ در راه دین برای امام حسین(ع) لذیذ و در کام او شهد بود.[8] و شهادت نقص نیست تا از فرشتگان کمک بخواهد، بلکه کمال است همان‌طور که حضرت ابراهیم(ع) چون شهادت را کمال می‌دانسته از سوزاندنش در آتش نترسیده و از جبرئیل نیز چیزی نطلبید، هر چند دائماً به یاد خدا بود و وی را می‌خواند.[9]

(۱) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.
(۲) لهوف، ص ۱۴۱.
(۳) شیخ صدوق، امالی.
(۴) انفال، ۹.
(۵) آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، از ص ۴۴ ـ ۶۶.
(۶) بحارالانوار، ج۴۴، ص ۳۲۹.
(۷) همان، ص ۳۶۶.
(۸) شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی ص ۲۸ تا ۳۰.
(۹) همان، ص ۲۷.

استفتاء از رهبر معظم انقلاب اسلامی

وقف پول نقد

س) می‌خواهم مبلغی را وقف کنم؛ آیا می‌شود پول نقد را وقف کرد؟ چگونه و کجا باید پرداخت کنم؟

ج) وقف پول، اشکال ندارد و شما به عنوان واقف می‌توانید خودتان به امور مربوط به مال موقوفه رسیدگی کنید و یا اینکه شخصی را به عنوان متولی انتخاب کنید، تا امور مربوط به مال موقوفه را انجام بدهد و پول را در جهتی که وقف شده، مصرف کند. مثلاً اگر وقف فقرا کرده‌اید، می‌توانید آن را به فقرا قرض بدهید.

وقف قدر السهم

س) آیا وقف قدر السهم در ملک مشاعی و یا سهام کارخانه‌ای که متعلق به خود شخص است، نیاز به اذن سایر شرکا دارد؟ یعنی بدون اذن شرکاء نمی‌تواند قدر السهم خود را وقف کند؟

ج) وقف سهام یا مال مشاع، جایز است مشروط به اینکه در جهت وقف هر چند بعد از تفکیک و تقسیم قابل انتفاع باشد و نیازی به اذن سایر شرکا ندارد؛ ولی در اموال مشاع تصرف خارجی هیچ‌کدام، بدون اجازه مابقی شرکا، جایز نیست.

نجاست فرش مسجد

س) اگر انگشت به اندازه کمتر از یک درهم خونی شود و به فرش مسجد برخورد کند، تکلیف چیست؟

ج) اگر یقین دارید که نجاست به فرش سرایت کرده است، بنابر احتیاط واجب باید فوراً آن را تطهیر کنید.

حکم مسجد آپارتمانی

س) محل کار بنده در طبقه چهارم ساختمانی است که طبقه اول آن مسجد است. این مسجد ابتدا که صیغهٔ مسجد خوانده شده است، فقط ساختمان مسجد بوده و طبقات بالاتر پس از مدتی با شرط خیّرین که به مدت ده سال در اختیار مؤسسات فرهنگی مذهبی قرار گیرد، ساخته شد و فقط همان طبقه اول، صیغه مسجد جاری شده است. با توجه به عذر شرعی و محدودیت ورود خانم‌ها به مساجد، آیا طبقه چهارم این ساختمان هم شامل مسجد می‌شود یا خیر؟

ج) در فرض سؤال، حکم مسجد را دارد.

تعیین شرط در وقف

س) در سایت رهبر معظم انقلاب در مسئله‌ای آمده است:

واقف هنگام وقف می‌تواند شرط کند که هر زمان نیازمند شد، وقف به او برگردد که در این صورت، اگر واقف بمیرد و قبل از مرگ محتاج شده باشد، به‌عنوان ارث محسوب می‌شود و اگر محتاج نشود، به حالت وقف باقی می‌ماند.

با توجه به اختلاف نظری که بین مسئله گویان پیش آمده، نسبت به اینکه برخی می‌گویند این مسئله غلط است و برخی می‌گویند صحیح است؛ لطفاً بفرمایید که آیا جعل خیار یا شرط‌های این چنینی در وقف، صحیح است یا خیر؟

ج) مسئله و شرط مذکور در وقف، صحیح است.

تبدیل موقوفه غیر مفید

س) بنده جدیداً به عنوان فرزند ذکور اکبر، متولی باغ وقفی‌ای شده‌ام که باید درآمد میوهٔ آن، صَرف قرآن‌خوانی مادربزرگم شود؛ اما متأسفانه ده سال است هیچ درآمدی نداشته و درختان میوهٔ دیگر وجود ندارد و نیاز به هزینه، اعم از کاشت نهال و... دارد تا بعد از میوه دادن، صَرف در قرآن‌خوانی شود؛ اما بنده پولی جهت هزینه در این ملک را ندارم. آیا می‌توانم از باب تبدیل به احسن با پولِ فروش این باغ، منزلی را تهیه و وقف در این کار کنم و اجارهٔ آن را در مقصودِ واقف هزینه کنم؟

ج) در صورتی که با فروش قسمتی از باغ، امکان إحیاء آن وجود داشته باشد، فروش تمام آن جایز نیست؛ ولی اگر این‌گونه اقدام، فایدهٔ چندانی نداشته باشد و امیدی به مثمر شدن آن در آیندهٔ نزدیک و یا انتفاء از آن به شیوه‌های دیگر نباشد، (مثل اجاره دادن آن برای استفاده‌های دیگر) در این صورت می‌توانید آن را فروخته و تبدیل به باغ یا خانه‌ای دیگر کنید.

حالات سه‌گانه قلب در قرآن

خلیل منصوری

قلب در بیشتر کاربردهای قرآنی به قوه ادراکی و حقیقت انسان اطلاق می‌شود که مورد خطاب و عتاب و امر و نهی خداست و به معنای عضو صنوبری بدن انسان نیست. این مفهوم از قلب در قرآن با واژگان دیگری چون فواد و صدر و مشتقات آن به کار رفته است. در قرآن بیان شده که قلب انسانی دارای حالات گوناگونی است که سه حالت اصلی آن، با عناوینی چون قلب سلیم، قلب منیب و قلب مریض در قرآن مطرح شده است. نویسنده در این مطلب به این سه حالات گوناگون قلب پرداخته است.

***

قلب، حقیقت انسان و کانون ادراک و احساسات

بر اساس آموزه‌های قرآنی، قلب که با عناوینی چون صدر و فواد نیز بیان می‌شود، حقیقت انسان و قوه ادراکی بشر است به گونه که مخاطب اوامر و نواهی الهی قرار می‌گیرد. قرآن در آیات بسیاری به این حقیقت اشاره می‌کند که قلب انسان، کانون ادراک و شناخت اوست. (بقره، آیات ۷ و ۸۸ و ۹۳ و ۹۷)از این کانون ادراک گاهی با عنوان روح، نفس و قوه تعقل نیز یاد می‌شود.

این قلب است که حقایق هستی را از طریق ابزارها و منابع شناختی ظاهری و غیر ظاهری یا حسی و غیرحسی به دست می‌آورد و نسبت به عوالم خود و نیز عوالم بیرونی و هستی، شناخت و آگاهی و علم کسب می‌کند.(اعراف، آیه ۱۷۹) از این رو، هر گونه عدم فهم و عدم ادراک، به قلب نسبت داده می‌شود؛ زیرا اگر این دستگاه به درستی کار نکند انسان نمی‌تواند ادراک و شناخت و علمی داشته باشد. بر همین اساس خداوند در آیات قرآن به اموری چون بسته و ممهور شدن قلب اشاره می‌کند و می‌فرماید که برخی از انسان‌ها با آنکه همه ابزارها و قوای ادراکی و شناختی چون گوش و چشم را دارا هستند ولی از شناخت حقیقت ناتوانند.(بقره، آیه ۷؛ نحل، آیه ۱۰۸)

فقه به معنای فهم عمیق، قابلیتی است که خداوند برای قلب بشر قرار داده است، اما بشر با عوامل گوناگون، آن را محدود کرده و از میان می‌برد.(اعراف، آیه ۱۷۹؛ مطففین، آیه ۱۴؛ منافقون، آیه ۳؛ حدید، آیه ۱۶) از همین‌رو انسان با داشتن قلب، ناتوان از درک حقایق می‌شود و مثلا بسیاری از انسانها از فهم حقایق و معارف الهی، به رغم داشتن قلب محروم می‌شوند.(اعراف، آیه ۱۷۹)

از نظر قرآن، قلب انسان، مخزن اسرار اوست. (آل عمران، آیات ۲۹ و ۱۵۴؛ مائده، آیات ۷ و ۱۱۶) و این تنها خداوند است که به اسرار نهان او آگاه است.(همان)

همچنین قلب انسانی، کانون عواطف و احساسات بشری است.(آل عمران، آیه ۱۰۳؛ زمر، آیه ۲۳؛ حدید، آیه ۲۷) پس انسان هم از نظر ادراکی و هم از نظر عواطف، وابسته به چیزی است که از آن به قلب یاد می‌شود و اگر قلب نبود انسان به معنای آنچه می‌شناسیم وجود نداشت.

نقش قلب انسان را می‌توان در اموری چون ایمان و کفر(بقره، آیات ۸ و ۱۰ و ۹۳؛ نساء، آیه ۱۵۵)، خوف و رجا(انفال، آیه ۲؛ حج، آیات ۳۴ و ۳۵)، محبت و نفرت (بقره، آیه ۱۱۸؛ آل عمران، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹؛ حجر، آیه ۴۷)، تعقل و علم و فهم و ادراک(حج، آیه ۴۶؛ نجم، آیات ۱۰ و ۱۱)، تقوا و فجور(حج، آیه ۳۲)، حیات و زندگی(انفال، آیه ۲۴) تصمیم گیری و جزم فکری و عزم ارادی(احزاب، آیات ۴ و ۵)، تعصب و غیرت(فتح، آیه ۲۶)، هدایت و گمراهی(آل عمران، آیه ۸؛ تغابن، آیه ۱۱) و ایمان و کفر(همان و نیز بقره، آیه ۹۳) و مانند آن شناسایی کرد. پس اگر قلب آدمی نبود ما در این امور به گونه‌ای دیگر بودیم و این قلب است که زندگی ما را معنا و مفهومی دیگر می‌بخشد و در همه این امور و مانند آن نقش اساسی را ایفا می‌کند.

حالات گوناگون قلب

قلب را از آن رو قلب نامیده‌اند که همواره در احوالات گوناگون دگرگون می‌شود و کمتر در یک حالت ثابت و پایدار است. دگرگونی‌های پیاپی و مداوم قلب موجب می‌شود تا نتوان برای قلب یک عنوان ثابت برای احوالات آن تعیین کرد.

> **قلب سلیم به سبب سلامت آن، دارای رأفت، رحمت، خشیت، رقت، طهارت، نرمی و انعطاف است. خداوند چنین قلبی را قلبی خالی از هر گونه شائبه شرک می‌داند.**

در قرآن، برای قلب احوالات گوناگونی گفته شده که از جمله آنها می‌توان به اضطراب قلب(نازعات، آیه ۱۰)، آرامش و اطمینان قلب(بقره، آیه ۲۶۰؛ آل عمران، آیه ۱۲۶؛ انفال،آیه ۱۰)، مرض قلب(بقره، آیه ۱۰؛ انفال، آیه ۴۹)، سلامت قلب(شعراء، آیه ۸۹)، قساوت قلب (بقره، آیه ۷۴)، خشیت قلب(همان)، انابت قلب(ق، آیه ۳۳)،رافت قلب(حدید، آیه ۲۷)، رحمت قلب(همان)، رقت قلب (آل عمران، آیه ۱۵۹)، اشمئزاز قلب (زمر، آیه ۴۵)، تنگی قلب(حجر،آیه ۹۷؛ شعراء، آیه ۱۳) شرح صدر (زمر، آیه ۲۲)، انحراف قلب(آل عمران، آیه ۸)، طهارت قلب(مائده، آیه ۴۱)، تیرگی و زنگار قلب(مطففین، آیه ۱۴)، قلب لین(زمر، آیه ۲۳)، انعطاف قلب(انفال، آیه ۲؛ زمر، آیه ۲۳)، خشوع قلب (حدید، آیات ۱۶ و ۱۷)، بصیرت و بینایی قلب(انعام، آیه ۵۰؛ هود، آیه ۲۴؛ رعد، آیه ۱۶؛ فاطر، آیه ۱۹) و مانند آن اشاره کرد. در این میان سه حالات از احوالات قلب جزو حالات اصلی و بنیادی است که شامل سلامت، انابت و مرض است.

> **قلب سلیم دارای آثاری است که از جمله آنها می‌توان به آرامش و رهایی از هر گونه اضطراب اشاره کرد. این قلب به سبب همان ویژگی‌اش دریچه گشوده به سوی نعمت‌های الهی است و از عنایات خاص خداوندی نیز بهره می‌برد. استقامت و ثبات از دیگر ویژگی‌های قلب سلیم است. همچنین ایمان به خدا، قدرت بر انجام دادن کارهای سخت و مخاطره‌آمیز، بهره‌مندی از امدادهای غیبی و پیروزی از دیگر آثار سلامت و آرامش قلب است.**

۱. قلب سلیم: خداوند انسان را با قلبی سالم آفریده است. لذا همه حقایق هستی را به خوبی درک و فهم می‌کند و می‌تواند در مسیر کمالی حرکت کند و انسان را به کمال مطلوب نهائی برساند. قلب سلیم از نظر قرآن دارای ویژگی‌هایی است که برخی از حالات پیش گفته قلب در آن دیده می‌شود. به عنوان نمونه قلب سلیم به سبب سلامت آن دارای رافت، رحمت، خشیت، رقت، طهارت، نرمی و انعطاف است. خداوند چنین قلبی را قلبی خالی از هر گونه شائبه شرک می‌داند.(صافات، آیات ۸۳ تا ۸۵) همین قلب سلیم است که به سبب رهایی از هر گونه امراض روحی و اخلاقی انسان را در مسیر کمال و وصول به خدا و بهشت قرار می‌دهد(همان) قلب سلیم دارای آثاری است که از جمله آنها می‌توان به آرامش و رهایی از هر گونه اضطرابی اشاره کرد.(رعد، آیه ۲۸) این قلب به سبب همان ویژگی‌اش دریچه گشوده به سوی نعمت‌های الهی است و از عنایات خاص خداوندی نیز بهره می‌برد.(فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰)

استقامت و ثبات از دیگر ویژگی‌های قلب سلیم است. (انفال، آیه ۹ تا ۱۱) همچنین ایمان به خدا(رعد، آیه ۲۸)، قدرت بر انجام دادن کارهای سخت و مخاطره آمیز(قصص، آیات ۷ تا ۱۰)، بهره‌مندی از امدادهای غیبی و پیروزی (آل عمران، آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶) از دیگر آثار سلامت و آرامش قلب است.

۲. قلب مریض: دومین حالت اساسی قلب حالت مرض است. قلب انسان گرفتار مرض اخلاقی و اعتقادی می‌شود و سبب آن نیز بر اساس آموزه‌های قرآنی گناه است. ارتکاب گناهان در یک فرآیندی قلب را از حالت سلامت آن خارج و بیمار می‌کند. البته مرض قلبی دارای درجات و مراتبی است که در قرآن برای هر درجه از آن نامی گذشته شده است. از جمله مراتب مرض قلب می‌توان به انحراف و زیغ قلب(آل عمران، آیه ۸)، زنگار گرفتگی (مطففین، آیه ۱۴)، تنگی (حجر، آیه ۹۷)، سنگدلی(بقره، آیه ۷۴؛ حج، آیه ۵۳) و مانند آن اشاره کرد.

از نظر قرآن کافران و مشرکان و منافقان گرفتار بیماردلی هستند.(احزاب، آیه ۱۲؛ محمد، آیات ۲۰ و ۲۴) بیماردلی دارای آثاری چون آزاررسانی به مؤمنان (احزاب، آیات ۵۹ و ۶۰)، ارتداد و گرایش آنان به کفر (مائده، آیات ۵۱ تا ۵۴)، برخورد استهزاآمیز با عقاید و افکار دیگران(بقره، آیات ۱۰ تا ۱۴؛ مدثر، آیات ۳۰ و ۳۱)، اعراض از داوری عادلانه(نور، آیات ۴۸ و ۵۰)، افتراء و متهم کردن اهل ایمان به سفاهت و بی خردی(بقره،آیات ۱۰ و ۱۳)، انذار ناپذیری(بقره، آیات ۶ تا ۱۰)، پلیدی و افزایش خباثت(توبه، آیه ۱۲۵)، از بین رفتن اعمال نیک(مائده، آیات ۵۲ و ۵۳)، حق ناپذیری و ممانعت از شناخت حق(حج، آیات ۵۲ و ۵۳)، نیرنگ زدن و دروغگویی (بقره، آیات ۸ تا ۱۰)،طمع به زنان نامحرم(احزاب، آیه ۳۲)، ظلم و ستم و خواری (مائده، آیات ۵۱ و ۵۲)، فتنه‌گری(آل عمران، آیه ۷)، افتادن در دام فتنه(حج، آیه ۵۳)، فساد(بقره،آیات ۱۰ و ۱۱)، کفر(توبه، آیه ۱۲۵)، کینه(محمد، آیه ۲۹)، نفاق(بقره، آیات ۸ تا ۱۰)، نصحیت ناپذیری(بقره، آیات ۱۰ و ۱۱)، یاس از خدا(انفال، آیه ۴۹) و ناتوانی از درک و شناخت و فهم امور و حقایق(بقره، آیات ۸ تا ۱۲؛ توبه، آیات ۱۲۴ تا ۱۲۷) و مانند آن است.

قلب مریض در بدترین حالات خود، طبیعت خود را از دست می‌دهد و مسخ می‌شود و دیگر نمی‌تواند حقایق را آن طور که هست درک و فهم و تفسیر و تحلیل کند و همچنین در این حالت شخص، سرگردان میان حق و باطل می‌شود.(انعام، آیات ۱۰۹ و ۱۱۰) و پس از مدتی چنان از مسیر حق دور می‌شود که بر آن قلب، قفل و مهر می‌خورد و دیگر نمی‌تواند چیزی را بفهمد و درک کند. مهر خوردن قلوب در حقیقت کیفر است نه آنکه خداوند قلب را این‌گونه آفریده باشد؛ بلکه انسان با گناه خود قلب را به جایی می‌رساند که سنت و قانون الهی حاکم بر طبیعت وتکوین آن را مهموم می‌کند.(محمد،آیات ۲۴ و ۲۵؛ روم، آیات ۵۸ و ۵۹)

> **خداوند در آیاتی از قرآن مهم‌ترین عامل شفای از بیماری‌ها را مراجعه به آموزه‌های قرآن می‌داند زیرا این کتاب آسمانی کتابی است که شفای همه دردها به ویژه بیماردلی است.**

۳. قلب منیب: قلبی است که در مسیر بازگشت قرار گرفته و شخص می‌کوشد تا از مرض بیرون آید و به درمان آن بپردازد. قلب منیب بر آن است تا با انابه و تضرع تحت غفران الهی قرار گیرد و گذشته خود را بازسازی کرده و از میان بردارد و دوباره به سلامت قلب فطری خود باز گردد. در حقیقت قلب منیب قلبی است که از خواب غفلت بیرون آمده و درد قلبی خود را شناخته و برای درمان اقدام می‌کند. درد شناس است و درمان را می‌جوید و با انابه و توبه می‌خواهد خود را در مسیر درست قرار دهد و از برکات قلب سالم بهره‌مند شود.

قلب منیب به سبب بازگشت به سوی خدا و درمان بیماری‌ها در دنیا از خداوند خشیت دارد که ترس و خوفی آگاهانه از عظمت الهی است(ق، آیات ۳۰ تا ۳۴) و خدوند برای او در بهشت نعمت‌های خاص و بی‌حد و حصری را فراهم آورده است.(همان) خداوند در آیاتی از قرآن مهم‌ترین عامل شفای از بیماری‌ها را مراجعه به آموزه‌های قرآن می‌داند؛ زیرا این کتاب آسمانی کتابی است که شفای همه دردها به ویژه بیماردلی است.(یونس،آیه ۵۷؛ اسراء، آیه ۸۲؛ فصلت، آیه ۴۴) البته بیماردلانی که از اهل ایمان باشند از راه دیگر از جمله امدادهای غیبی و عنایت خاص خداوندی، از بیماری‌ها پاک می‌شوند و خداوند با هجوم اندوهها و سختی‌ها در صحنه سخت زندگی از جمله جنگ، به پالایش قلب مؤمنان از ناخالصی‌ها اقدام می‌کند و قلبشان را سالم می‌گرداند. (آل عمران، آیه ۱۵۴) در این میان نقش احترام به پیامبر(احزاب، آیه ۵۳)، توبه از گناه(تحریم،آیه ۴؛ مائده، آیه ۴۱)، عفت و حیاورزی(احزاب، آیه ۵۳) و مانند آن به عنوان عوامل تاثیرگذار در پاکسازی قلب از بیماری قابل ملاحظه است. همچنین اموری چون حج گزاری و تعظیم شعائر الهی (حج، آیه ۳۲)،رعایت ادب به ویژه با پیامبر(حجرات، آیه ۳)، دوری از شرک(حج، آیات ۳۱ و ۳۲)، انجام مناسک حج(حج، آیه ۳۲) و مانند آن موجب ازدیاد تقوا در قلب آدمی می‌شود و او را به سمت سلامت نفس سوق می‌دهد و زنگارهای تیرگی و حجاب قلب را بر می‌دارد.(مطففین، آیات ۱۳ تا ۱۵)

اینها تنها گوشه‌ای از حقیقت قلب و حالات آن در نظر قرآن است. بیان همه این موارد و تبیین جزئیات آن بر اساس آموزه‌های قرآنی وقت و حوصله دیگری می‌طلبد.

قرآن و کیفرهای مجرمان در دنیا

سعید خرسندی

کیفر به معنای جزای عمل بد و مجازات قانونی مجرمان و بزهکاران است. خدا در قرآن احکام کیفری را برای مجرمان و بزهکاران در دنیا بیان کرده است تا با اقامه عدالت، محیطی سالم و امن برای همگان فراهم آورد. البته جزاء و عقاب الهی در چارچوب احکام جزایی و کیفری در دنیا مطرح می‌شود و مجموعه‌ای را در بر می‌گیرد که شامل تبعید، زندان، قتل و ایجاد محدودیت‌ها برای بزهکاران و مجرمان است.

بنابراین، مراد از کیفرها در این مطلب، کیفرها و مجازات اخروی نیست، بلکه کیفرهای خاصی است که خدا در قرآن در قالب احکام بیان کرده و در این دنیا در حق مجرمان اعمال می‌شود.

موجبات کیفر و احکام آن

از نگاه قرآن، بایسته و شایسته است تا مجازات و کیفر برخی از گناهان در همین دنیا از سوی حاکمان اسلامی و اولیای امور حکومتی اقامه شود تا بستری سالم و محیط امن برای همگان فراهم آید و عدالت به طور نسبی اقامه شود؛ زیرا امکان اقامه عدالت مطلق به شکل تمام و مجازات و کیفر برخی از گناهان و جرم‌ها و جنایت‌ها در دنیا فراهم نیست. زیرا کسی که حتی دو نفر را می‌کشد چه رسد که میلیون‌ها انسان بی‌گناه را کشتار می‌کند، نمی‌توان او را در دنیا چنان مجازات کرد که حق و حقوق این همه انسان ادا شود؛ زیرا شخص قاتل تنها یک جان دارد که با اعدام ستانده می‌شود؛ بلکه برخی از گناهان و جنایت‌ها را نمی‌توان در دنیا محاسبه و شخص مجرم را مجازات کرد؛ جرم‌های روحی و روانی و شکنجه‌ها و آسیب‌های معنوی در دنیا قابل محاسبه و کیفر نیست و تنها چیزی که اتفاق می‌افتد نوعی مجازات ظاهری است. در حالی که هیچ حقی از مقتول با اعدام قاتل اعاده نمی‌شود و تنها اولیای مقتول یا جامعه هستند که به نوعی نفس راحتی می‌کشند که قاتل به ظاهر مجازات و اعدام شده است؛ در حالی که هدف از اقامه عدالت حقیقی آن است که مقتول نیز از مجازات سودی برد، در حالی که چنین چیزی در دنیا شدنی نیست.

به هر حال، نوعی مجازات ظاهری در قالب به ظاهر مقابله به مثل اتفاق می‌افتد که حقیقت مجازات و کیفر نیست، اما همین حد و اندازه از مجازات خود می‌تواند بخشی از آلام و دردهای افراد مظلوم را برطرف کند و درس عبرتی برای دیگران شود تا اقدام‌های خلاف قانون نکنند و به جرم و جنایت و مانند آنها دست نزنند.

خدا در قرآن خواهان آن است که حاکمان و اولیای امور امت اسلامی، درهمین دنیا در قبال جرم‌ها و رفتارهایی، مجازات‌هایی را اعمال کنند که برخی از این رفتارها عبارتند از:

۱. اذیت و آزار: کسانی که به اشکال گوناگون به اذیت و آزار دیگران به ویژه مؤمنان می‌پردازند، باید در همین دنیا کیفر شوند. از نظر قرآن، هر گونه آزاررسانی در قالب شایعه سازی و شایعه‌پراکنی که موجب ایجاد بحران‌های روحی و روانی مؤمنان و مردم می‌شود، جرم و جنایتی است که کیفر مناسب خود را دارد. از نظر قرآن، با توجه به نسبت آزار و اذیت با مجازات کیفری، هر چه اذیت و آزار و تاثیرات آن سنگین‌تر و شدیدتر یا دارای تداوم باشد، به همان میزان مجازات کیفری نیز سخت‌تر و شدیدتر اعمال می‌شود. بر این اساس، در قالب تشدید مجازات آزاررسانی به امت، لازم است تا در حق افراد آزاررسان مجازاتی چون دستگیری و حبس، تبعید و قتل اعمال شود.(احزاب، آیات ۵۸ تا ۶۰)

۲.افساد: کسانی که به عنوان «مفسد فی الارض» شناخته می‌شوند، در همین دنیا لازم است تا مجازات قانونی در حق آنان اعمال شود. این مجازات‌ها در حق مفسدان نیز بر اساس میزان و شدت افساد یا دایره و گستره افساد باید اعمال شود که شامل بازداشت و حبس قانونی، تبعید، قطع دست و پا به‌عکس یکدیگر و در نهایت اعدام و مصلوب شدن است.(مائده، آیات ۳۳ و ۳۴)

> **از نگاه قرآن، بایسته و شایسته است تا مجازات و کیفر برخی از گناهان در همین دنیا از سوی حاکمان اسلامی و اولیای امور حکومتی اقامه شود تا بستری سالم و محیط امن برای همگان فراهم آید و عدالت به طور نسبی اقامه شود.**

۳. قتل و جراحت: هر آسیبی که به جان یا اعضای بدن دیگری وارد شود، بر اساس اصل «مقابله به مثل»(بقره، آیه ۱۹۴؛ نحل، آیه ۱۲۶؛ حج، آیه ۶۰) می‌بایست قصاص شود. به حکم الهی قتل در برابر قتل، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، دندان در برابر دندان و هر جراحت دیگری بر اساس احکام قصاص انجام می‌شود و این چنین، تقاص صورت می‌گیرد تا اصل بازدارندگی نیز اعمال شده باشد. (مائده، آیه ۴۵؛ بقره، آیه ۱۷۸)

۴. دشمنی با حکومت اسلامی: کسانی که به دشمنی با دین اسلام و حکومت اسلامی اقدام می‌کنند، مستوجب مجازات دنیوی شامل آواره سازی و قتل هستند.(حشر، آیات ۲ تا ۴) از نظر قرآن، هر گونه محاربه دشمنان نسبت به مسلمانان و دولت اسلامی، همچنین «بغی»(تجاوزگری) داخلی نسبت به امت و دولت اسلامی، مجازات سخت و شدیدی دارد که شامل قتل، مصلوب شدن، بریدن دست و پا بالعکس، تبعید و آواره سازی است.(مائده، آیه ۳۳)

۵. سرقت: از دیگر موجبات مجازات کیفری و قانونی در دنیا می‌توان به سرقت اشاره کرد. در طول تاریخ مجازات‌هایی چون بردگی نسبت به سارقان اعمال می‌شده است(یوسف، آیات ۶۹ تا ۷۵)، اما در اسلام مجازات‌ها نسبت به دزدان بر اساس میزان و شدت و تداوم دزدی شامل زندان، تبعید، قطع دست دزد و حتی قتل است.

۶. بدی در برابر بدی: حکم قانونی نسبت به بدی این است که به همان میزان در قالب اصل مقابله به مثل عمل شود. از همین رو خدا می‌فرماید: جزاء سیئه بمثلها؛ مجازات هر بدی همان مثل آن است.(یونس، آیه ۲۷)

> **امکان اقامه عدالت مطلق به شکل تمام و مجازات و کیفر برخی از گناهان و جرم‌ها و جنایت‌ها در دنیا فراهم نیست، زیرا کسی که حتی دو نفر را می‌کشد چه رسد که میلیون‌ها انسان بی‌گناه را کشتار می‌کند، نمی‌توان او را در دنیا چنان مجازات کرد که حق و حقوق این همه انسان ادا شود؛ زیرا شخص قاتل تنها یک جان دارد که با اعدام ستانده می‌شود؛ بلکه برخی از گناهان و جنایت‌ها را نمی‌توان در دنیا محاسبه و شخص مجرم را مجازات کرد؛ جرم‌های روحی و روانی و شکنجه‌ها و آسیب‌های معنوی در دنیا قابل محاسبه و کیفر نیست و تنها چیزی که اتفاق می‌افتد نوعی مجازات ظاهری است.**

چراغ راه

برکات صله رحم

قال الامام الصادق(ع): «صله الارحام تزکی الاعمال، و تنمی الاموال، و تدفع البلوی، و تیسر الحساب و تنسئ فی‌الاجل».

امام صادق(ع) فرمود: صله رحم اعمال را پاکیزه، اموال را بسیار، بلا را برطرف، و حساب قیامت را آسان می‌کند، و مرگ را به تأخیر می‌اندازد.[1]

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۳

حکایت خوبان

هیچ‌چیز مانع حق خویشاوندی نمی‌شود

«جهم ابن حمید» نقل می‌کند که به امام صادق(ع) عرضه داشتم: خویشاوندانی دارم که بر آیین من نیستند، آیا حقی بر گردن من دارند؟ حضرت در پاسخ فرمود: هیچ چیز مانع حق خویشاوندی نمی‌شود، اگر آنها بر آیین تو بودند، دو نوع حق بر گردنت داشتند: حق خویشاوندی و حق مسلمانی.[1]

امام باقر(ع) در ضمن وصایای خود، فرزندش را از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده‌اند، بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: سه جای قرآن (آیات ۲۴ و ۲۵ سوره محمد(ص)- آیه ۲۵ سوره رعد و آیه ۲۷ سوره بقره) آنها را ملعون یافتم.[2]

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷
۲- همان، ص ۶۴۱، ح ۷

پرسش و پاسخ

جایگاه و آثار صله رحم(۲)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی صله رحم چه جایگاه و آثار و دستاوردهایی را در جوامع به همراه دارد؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سوال به مباحثی همچون: جایگاه و اهمیت صله رحم و فراگیری ارتباطات خویشاوندی شامل: ۱- عمومیت ارتباطات ۲- انواع ارتباطات پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

آثار فردی و اجتماعی صله رحم

بدون تردید هرچه را اسلام بر آن تاکید کرده است، دارای حکمت و آثار مثبت در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. خواه ما از آن اثر و حکمت آگاه شویم و خواه آگاه نشویم. و طبیعی است که هرچقدر تاکید و سفارش بیشتر باشد، آثار و نتایج آن دستور نیز افزون‌تر و گسترده‌تر خواهد بود. تحکیم پیوند خانو